

واستان ترکمانان هند

به او را گفت که شما با این سپاه چند آنکه گران تر هم شود
 برگز با لشکر دزانی که زیر دست سپهکشی مانند نادر شاه
 بار آمده جنگ روبرو برخواهید آمد بهتر از همه این است
 که آنچه زن و بچه و بار و بنه که دارید با توپخانه و لشکر سپاه
 در دژ گوالیار یا هانسی بگذارید یا آنها را در یکی از دژها
 من بیاورید و به نگهبانی من بسپارید و به همان شیوه
 که همیشه در جنگ بر دشمن سر آمدید با دزانی پیش آید
 سواران مرآت را دسته دسته به سوی پراکنده کنید
 تا همه جا پیرامون سپاه دزانی در آمده دست به یغما ^{بزنند}
 و راه آمد و شد خوراک و آگهی را بر اویشان بند نمایند
 و یکدم آنها را از اینگونه رفتارهای وزوانه آسوده نگذارند
 تا نونان تابستان در رسد که در آن هنگام اگر ایشان چیزی
 بجا مانده باشد سرخویش خواهند گرفت و اگر چنان نکنند

گرما کارشان را خواهد ساخت

هنگر ره آموزی ایلمحانی جات را پسندید مگر بهاو که هم از
رنگرز فیروزیهای پیشین خود کله داشت پرباوتر از مشک
دمیده و هم از دلسوزیهای دیرین خود که افروخته آتش
رشک برهنگر بود از رنگرز او ولی داشت ناشادتر از
شکار رمیده تا بخروانه سر از آنمه اندر زهای سودمند باز
و چون ابراهیم خان گاردی بسر کردی تو پچانه و ده هزار
پیاده آراسته در لشکر او بود و آن سردار سخت یکی
از سرکردگان فرانسه بود و پس از آن رومی از چاکر
آن گروه بر تاقه بنوکری پیشوا درآمده بود و در جنگ های
با صلابت جنگ هنرها هویدا ساخته بود بهاو به پشت گرمی
نویدهای او که مرغ فیروزی بدام ما خواهد افتاد زبان به بیگو
سیوراجل نیز بر کشاد و رفقا خود را در راه با او بد نمود

داستان ترکنازان هند

سیوراجل آن هنگام همه آنها را در دل گذاشت تا پس
از گرفتن دہلی که ساخوش میش از کیشت افغان ابد
نمود و چون آنجا بہانہ بدستش آمد کار خود را کرد بدینگونه کہ
چون دہلی گرفتہ شد آن انبوه ستمبر کہ ہمراہ بہاؤ بود در
چند روز گردوبر آن تکتگاہ را از ہرچہ بود پاک نمود و منو
تنگی نمودار گشت و از ہمہ بدتر تنگی پول بود آنہم چنان سخت
کہ با آنکہ بہاؤ دو کروڑ روپیہ (ہشت کروڑ تومان پول ایران)
ہمراہ آوردہ بود و سہ کروڑ دیگر ہم ہلک و برخی از سرداران
دیگر برای او بہم بستند باز برای افزایش گنجینہ فرمود تا
ہای دربار و ہوازیہای خسروی را کہ ہمہ زران و دو سہم آورد
بودند ویران نمودند و ہچنان رفتار می نیربانت تحت شہنشاہ
کہ بسیار گران بہا بود برای جدا کردن زر و گوہرهای آن
ہویدا ساختند

بر سر این کار پلگر و سیوراجل باندز او زبان کشاؤ
گفتند که این کار چنان از خوی مردمی دور است که
ترکمانان ایران و افغان پیرامون آن نگشتند و نیکنای
خود را برای بازیافت سود اندک نفروختند پس بهتر ^{بیت}
که شما هم خوی بزرگان را کار بسته از آن پر میرمایید
بها و خرا که گفتار ایشان را بچیز نگرفت از سر ^{بیت}
نایسند نیز ولهای شان را رنجانید و ازین هم که پس از
آنها ویرانی برای گلاختن سیم و زرهای در و پیکرها
سزای جهانبانی و آوندهای زرین و سیمین خسروان
میش از هفده لکروپیه (سه صد و بیست هزار تومان پول
ایران) بدستش نیاید پشیمان نگروید و سیوراجل چنان
از او شکسته دل شد که تا یکد و نامه از بزرگان مسلمان
باو رسید بی آنکه بخش خود را آشکار کند اردوس

داستان ترکتازان هند

اورا اول کرده سرخوش گرفت

راجه گانِ راجپوت نیز چون نوشته های بزرگانِ مسلمان را
یافتند از دوستیهای پیشینه که با آن گروه داشتند
نموده شکرهای خود را واپس خواندند

بهاو چون دبی را گرفت میخواست وسواسرا و فرزند پیشوا
را بر تخت آن شهر نشاندند او را مشه شاه هندوستان
خواند و شجاع الدوله را دستور او کردند مگر آدم را دست
نگاهداشت و آن کار را به هنگامی گذاشت که افغانان
را بداندسوی نیلاب رانده باشد و چون آب جفا از برنگز
نوغان بارش بسیار سرکشی مینمود ناگزیر بود که چندی
در میانجا بماند

بدست آوردن احمد شاه درانی دل شجاع الدوله را
در میان آن رویدادها احمد شاه درانی که از رانگزر نوغان

بارش روبروی انوب شهر که بر کنار آب گنگ و نزدیک
خاک اود بود اردو داشت آنماید سود بهره روزگارش
شد که دلش میخواست و آن بدست آوردن دل شجاع^{الدوله}
و رنجور کردن او بود چه رام ساختن او بگونه که نجیب^{الدوله}
بود اردو روی بسیار دشوار می نمود یکی آنکه دشمنی او
با مرآت خان پرزور نبود که با بدخواهان بسازد و بگر آنکه
دوستی او با شاه درانی چندان بسیار نبود که بهمرا^{ست}
او بر دشمنانش بتازد

چنین مینماید که اگر چه از آن روی که پدرش صفدر خنگ
پیش از آن بر دشمنان شاه جنبشها نموده بود دلش
از سوی او میان بیم و امید بود مگر از رنجور هم کشی
باز دوستی شاه در نگاهش برتر می نمود چه در همان
روزها که شاه بیابخی نجیب الدوله با او نامه نگاری

دانشستان ترکنازان هند

آغاز نمود بهما و نیز هم راه را از و نیاز با خودش کشود و
هم او را در پرس و پاسخهای که با شاه داشت میا
فرمود و او همه آن نامه ها را (چه ویژه خودش و چه
بنام شاه) با بزرگان مسلمان و کسانی که میان او و شاه
میانجی بودند در میان میگذاشت و پاسخ همه را بزرگان
ایشان می نگاشت و سرانجام با آنکه بهما و از نوید با سیکه
او را دستور بزرگ و سوار او خواهد ساخت در بارغ ب
با و نمود باز یگانگی با شاه را برگزید و از مرآت بیگانگی و
مگر آنکه زنجیره پیک و پیام را که با ایشان داشت
یکباره از هم برید { ۱۱۷۳
۱۲۵۶
۱۷۶۰ }
احمد شاه که بدست یاری نجیب الدوله در کوششهای خود
کامیاب شده بزرگان مسلمان را رو بخود کرد و نگران آن
بود که زور بارش کم شده آب رودخانه ها فرو نشیند

آنگاه بجنش درآید که یکایک شنید که بهاو میرزا جوان بخت
پسر عالی گوهر را بر تخت دہلی نشانیدہ شجاع الدولہ را
دستور بزرگ شہنشاہی خواندہ و ناروشکر راجہ بہادر
را با ساخومی در درہ بالا گذاشتہ خود درفش شہر آشوب
بسومی کوچ پورہ کہ بر کنار رود جمنا و ہرودہ فرسنگ بالا
دہلی افتادہ برافراشتہ است

چون آنجای در دست یکی از افسران نامور درانی بود شا
از شنیدن آن آگہی بیاب شدہ با آنکہ ہنوز آب جمنا
بی پایاب بود اردوی خود را بجنش در آورد و در کنار رود
پی گزرگاہی کہ پایابش چندان گود نباشد میگشت کہ
شنید بہاو آنجای را بہ توپ بستہ و ساخوش را
از پای در آورده و چون از آنجا کہ خودش بود تا آنجا کہ
آن گزند جان آزار دوچار بارانش شد ہمیش از رود

داستان ترکنازان هند

در میان نبود میبایش چنان بالا گرفت که بی باکانه بنجا
 که شش فرسنگ بالای دلی بود آب زد و با آنکه بسیار
 از سپاهش در آب فرورفتند باز با بیشتر مردان لشکر
 بدان چستی و چالاکي از آب گزشت که بهادری آنکه بدان
 سرگزشت آنگهی یابد ناکهان دشمن را برابر خود آماده کار

دید چنانکه با داد روز دیگر لشکر پیش جنگ	}	۱۱۷۴
		۳۰۶
هر دو گروه بهم رسیده جنگ خونریزی میانشان	}	۱۷۹۰
		۱۰۰۶۲۵

دست داد مگر چون از هم جدا شدند هر دو شان فیروز

را بهره خود می شناختند

پس از آن مرا تگان جنگ و گریز نموده خود را به پانی پت
 رسانیدند و همانجا نشسته گرد خود شکرها بر افراختند
 و پیرامون آنها را بکنده که چنار گزگود و بهفده گز پهن بود
 استوار نموده گرداگرد او روی خود و ده پانی پت را

برنجیرهای توپ آراسته و استوار ساختند
اسدشاه میخواست در دم دست بکارزار زند مگر از آفرین
سپاه دشمن و انبوهی توپخانه او شتاب را در آن کار
درست ندانسته روبروی پانی پت میداخت و گرواگرد
اروومی خود را به خاربست استوار ساخت
در شماره لشکر و لشکریان به او میان آن نویسندگان
هم که نگارش شان نزد همگان سترگ است یکدیگر
هویدا نگشته
اگر چه پانصد هزار هم نوشته اند مگر کسی کمتر از سیصد
هزار نه نوشته
لشکر شاه را نوشته اند چهل هزار افغان و ایرانی بودیروزه
هزار سوار هندی سی و هشت هزار روسیه و دو هزار
سواره و دو هزار پیاده هم با سی چرخ توپ همراه

دوستان ترکسازان هند

شجاع الدوله بود و این همه پیش از نو و پانصدار نیست که
همه در آن یکرسانند

بها و گویند را و بنده را فرمود تا چندانکه بتواند از کنارها
پایین جنا لشکر فراسم کرده راه خوراک را بار و
شاه بند نماید و او با ده دوازده هزار سوار مرته در دست
فرسنگی و نباله اردوی و زانی فرود آمده سپاه خود را برگرد
و بر آن سوی بخش نمود

یکی از نویسندگان نامور انگریز میگوید که چنین مینماید که
بها و سواران جرعه خود را به سوی های دیگر نیز برای همان
کار نامزد ساخته بود زیرا که چندان نگزشت که چنان تنگی
سختی در اردوی شاه پیدا شد که با آنکه افغان ها آنگونه
گنده جنگی و هرزه پرکاری را که ویژه مرته بودند پسندیدند
به همچنان کاری ناگزیر شدند چنانکه سر بهنگان نشان

با دستهای لشکر ایشان به روی تاختند و کوشش آن
گروه را در آن باره نابود ساختند

از آنهایی که عطائی خان بر او زاده شاه ولی خان که دستور
بزرگ شاه درانی بود شامگاهی سوار شد و تا پایان شب
میت فرسنگ راه را بریده بامداوان به اردوی گویند
راو رسید و مانند آسیب آسمانی ناگهان بر سر آن
گروه ریخته پاشان اگشت و بوندیلر یکی از بر خاک افتادگان
پس آن پهنه‌های گشاده بدست درانیان در افتاده همان
کار را که بها و برای ایشان پسندیده بود ایشان بر آن
او برگزیدند و آن کار را چنان پاکیزه بانجام رسانیدند
که با آنکه مراخان هر روز و هر شب بر یابوهای خود سوار شده
میرفتند و بهر دهنی که میرسیدند برای بیرون آوردن
انبارها زمین با آنها می‌کافتند و برای هدست نمودن زمین

داستان ترکنازان هند

خانها را می شکافتند و تیرهای آنها را بیرون آورده همه را
 بر یالوها بار کرده بار دومی به او میشتافتند و پیش از آنکه
 روز روشن شود بجای خود میرسیدند باز در اندک روزی
 از رگزر تنگی همه چیز کار بر بها و چنان تنگ شد که بر سختی
 و شواریهای روزگار خود آگاه گردید زیرا که راه آمد و شد

آنها نیز بریده شد

گویند از گنجینه‌هایی که در نهان باو فرستاده شد آن که
 از و بی بود بدست وزانی افتاد و بدر بهایش همگی کشته
 گشتند و از آنان که سیوراجل و راجگان راجپوت نزد
 روانه کردند و باو رسید پیش از یک کرور هند بود که

(چار کرور تومان ایران) باشد

تا هنگامیکه در پانی پت که اندرون لشکرگاهش بود سر
 از چیزهای خوردنی بدست آمد نگذاشت دشمن از تباهی

روزگارش آگاه گردد و چون در پانی پت هم چیزی نماند
شکرش از گرسنگی بجان آمد و با آنکه زود خوردهای روزانه
در کار بود سه بار بر روه های وزانی یورش برود مگر اینکه
سودی بهره کردار شان نگشت

ازینسوی سپاه وزانی بویره مسلمانان هند بار بار بیابنجی
سرکردگان خود از شاه دستوری جنگ و تاختن بر لشکرگاه
دشمن میخواستند و چون از ریج ستیر و آویزهای
هر روزه ستوه شده بودند سخن شان این بود که اگر
امید فیروزی و چیرگی هم نباشد یکبار دست از جان برداشتن
بتر است از برداشت رنجهای هر روزه و پاسخ شاه
در برابر بالیشان چنین بود که شماها در هر کار آزادی که
گونه دلخواه خود رفتار کنید مگر این یکی را بمن و اگر ارید
چه این کار جنگ است و شماها از نیک و بد آن

داستان ترکنازان بند

سر رشته ندارید من خود در داوین فرمان جنگ بهنگامیکه
 آن را درست شناسم یکدم وزنگ نخواهم نمود
 احمد شاه تار سرخ کوچکی داشت که جلو اردویش افراشته
 بودند و همیشه پگاه و شامگاه برای خواندن نماز و خوردن
 شام در آن میرفت و هر روز از بام تا شام بر آب
 نشسته گرد اردوی خود میگشت و بکارهای سازشگر
 و سامان اردو رسیدگی مینمود و به پیرامون لشکرگاه
 دشمن برآمده از جنبشهای او نیز آگاهی بدست میآورد و بر
 روی همرفته روزی نبود که از بیت فرسنگ راه کتر سوار
 کند و هر شب از لشکر خود پنجاه سوار گزیده را میفرمود
 تا در نزدیکیهای اردوی دشمن دیدبانی کنند و بازمانده
 را دسته دسته بهر سوی میفرستاد تا راهها را از آمد و شد
 دوستان دشمن بند سازند و سرگردگان لشکر بند

را میفرمود تا با مردان خود در چادرهای خویش آسوده به
خسبند و بدانند که او نخواهد گذاشت که ایشان گزند
برسد و چون هنگام خواب خودشش میرسید در خوابگاه
خود با چکمه شلوار و با افزار جنگ می نخت و همیشه
یک اسب زین کرده و هینه زده بر در چادر خوابگاهش
بسته بود و فرمایش بر همه لشکریان خودش چنان
روان بود که هر چه میفرمود در بجا آوردنش یکدم در
دست نیبداو

در آملیان به او از چند رهبر لگام شکیب از دست داده
بود تخت اینکه در یکی از پورشهائی که بر اردوی
دشمن بر دپس از پایداری بیمنای که از هر دو سوی
روی نمود هنگامیکه نزدیک بود بر دشمن چیره گردد
بلونت راو که دستور بزرگ و دوست سترگش بود

داستان ترک‌تازانِ سند

پیش رویش بزخم گلوله تفنگ از پای درآمد
دیگر آنکه شماره شگرفی از لشکریانش که از زور گرسنگی
خود را در دم واپسین میدیدند برای آنکه برای خود و
زن و بچه خود که همراه داشتند چیزی بدست آرند دل
برگ نهاده شبانگاه از اردو بیرون آمدند و سراغشان
بدست دشمن افتاده گردشان را گرفتند و تا یکی اینجا
شان را مانند گوسفند سر بریدند
دیگر آنکه درخواست‌هایی او که درباره آشتی با شاه از دست
کاسی رای به شجاع الدوله داده شده بودند همه بنومید
برخورند و کاسی رای یکباره آب پاک رومی دستش نخت
چه شجاع الدوله (شاید از اینکه به او دستور می‌بزرگ دلی
را بنام او کرده بود) بسیار خواهمند آن بود که میان
بها و شاه آشتی دست دهد و در آن باره کوشش

بسیاری هم نزد شاه نمود مگر پاسخ شاه بفراین نبود که مسلمانان
بهند خود دانند که با مرآت آشتی کنند یا نکنند من از آن ^{بهنک}
خود باز نیکروم

چون کار بدینجا رسید نزدیک بود که شماره آشتی خواهان
بر جنگجویان بچربد و کار بگونه دلخواه شجاع الدوله چهره نبرد
مگر بر سر هر نامه که از بها و کشاده می شد نجیب الدوله
دو شسمانی می نمود و مغز سخنش با همه این بود که پیش از آنکه
مرآت بی پاشود و از زور بیفتد اگر احمد شاه از هند بیرون
رود مسلمانان هند دیگر روی بزرگی را برگز در خواب هم
نخوابند و از اینگونه گفتگوها چندان نمود که همه در پایدار
جنگ با مرآت کدل و همپای شدند و چون کاسی را
آن چگونگی را به بها و رسانید او پیش از آن درخواه
سروران خود را ناپزیرفته نپسندید و درین بار که از اینکا

داستان ترکنازان بند

شنید که همگی مرا تکان آماده اند که مروانه در پهنه ناور و جان
 دهند و از خاری مردن از گرسنگی برهند دستوری
 جنگ داد و فرمود تا آنچه در انبارها بجا مانده بود بر تکی مرا
 بخش نمودند که دست کم آن شب را یک شکم سیر بخورند
 و در پایان همان شب پیش از آنکه سپید
 برود با همه سپاه آهنگ کارزار جنش نمود
 ۱۱۶۴
 ۴۵۶۶
 ۱۶۶۱
 ۱۵۶۷

جنگ پانی پت

بها و در همان پایان شب از دست خود نامه بکاسی
 نوشت بدینگونه که پیانه تابش پر شده است و کنجایش
 یک نوبه دیگر نذارو اگر کاری از دست برمیاید در همین
 بکن و گرنه بزودی پوست کنده پاسخ ده که ازین پس
 برای نامه نگاری و گفت و شنید هنگامی بدست نماند
 کاسی را و در دم شجاع الدوله را بدان نوشته

آگاه ساخت مگر بمراندم که آن آگهی بدو رسید پشودگان
او نیز فرارسیدند و او را از جنبشهای مرآت که اینک
آماده برون تاختن اند آگاه نمودند

شجاع الدوله بنزد شاه شتافت شاه که در خواب
بود تا چشم کشود پرسید که چه روی داده و چون آن
آگهی را شنود دردم بر اسب آماده خود سوار شده
رو بارووی دشمن راند و فرمود تا شکر نیز از دنبال
او روان شوند مگر در راست و دروغ بودن آن آگهی
دشمن یکسو نشد تا پس از آنکه نیم فرسنگ راه در نورد
و چون در آنم سپیده خوب بالا آمده روشن شده
بود چشم خود رده های دشمن را دید و بگوش خود آواز
توپ او را شنید پس غلیانی را که سواره در دست
داشت و میکشید به غلیانچی داده روی به شجاع

داستان ترکمانان هند

نمود و با پایان آرمیدگی فرمود آرمی پایوگان شما آگهی درستی
بدست آورده بودند آنگاه فرمان فرستاد که مردان سپاه
در جنبش شتاب نمایند

بها و توپخانه و زنبورکخانه را با شمشالچیان و سپاه ابراهیم خان
گاردی بکلوداری همان سردار پیش انداخت و سواره و حاجی
گایوار را در پی آنها آراسته ساخت و خودش
بهمراهی سواران و حسونت را و پوار شمشیر بهادر ملهر را و
بلکر جنگجوی سندیا و دیگر سرداران نامور مرآت و سوارانشان
از دنبال آنان همیراند که سپاه مسلمان نیز رده آرای
پهنه رزم آزمائی شده پای پیش نهادند و بگونه رزم آزما
شدند که توپخانه ایشان از پیش و شاه ولی خان باشکر
افغان از پس آن بود و حافظ رحمت و دوندی خان ^{سند} ریو
با احمد خان بنگش و امیر بیگ و برخوردار خان ^{سند} دست

راست او بودند و شجاع الدوله و نجیب الدوله با سپاه
 روپیله بدست چپ جامی گرفتند و شاه پسند خان با
 یکدسته سوار گزیده افغان در دنباله دست چپ ایستاده
 شدند و احمد شاه بر در همان چادر سرخ خود که پیش از آن
 بر پیشانی اردو و اکنون بر پاشنه آن افراشته بود
 سواره و راندار جنبشهای هر دو لشکر را مینمود
 اگر چه مرهه هنوز دور بود که دست بشلیک توپ کثرت
 مگر لشکر مسلمانان بمینکه بدشمن نزدیک رسید دست
 به توپ اندازی یازید

بدینسان جنگ از هر دو سوی با توپخانه آغاز شد و
 روه های هر دو لشکر بیکدیگر نزدیک گشت مگر اینکه مسلمانان
 شاید از آن روی که توپخانه درستی نداشتند یا از رگبزر توپ
 چندان توپخانه را بکار نبردند و بچالاکای چنان خود را نزود

واستان ترکتاران هند

دشمن رسانیدند که گویند کلوه توپ شان از بالای سر

ایشان میگذشت

پس سختین مردی که پای جنگ پیش گذاشت ابراهیم خان
 گاردی بود که اسبش را بزود بهاد رانده سر فرود آورده
 گفت که شما همیشه میرنجیدید از اینکه من پای سخت میگردم
 و نیکتر از شما تخته سیاه سپرده بمن یکماه پس اقدام فرود
 آن روز است که خوبیهامی آن کار بر شما روشن گردد
 آنگاه به پشت بندی تیپ و حاجی گایوار در فشی بدست گرفته
 شکر خود را فرمود که دست از شلیک توپ و تفنگ بردارند

و بانیزه بر دشمن تاخت برند

آن تاخت بر خورده به رویلگانی که بر پهلوی راست آن
 شکر وزانی بودند که سردار شان شاه ولی خان بود و آن
 تاخت در دشت خولی و سخت روی چنان بود که در دم جلوس

آنچنان جنگ خوزیری شد که نزدیک هشت هزار روپیه
و نیمه سپاه کاروی کشته و زخمی بر خاک افتادند و با
آنهمه پایداری و تومنندی که از روپیلگان هویدا گشت
باز نداشته کاری خودشان مایه آن شد که از آیین
افتادند و بازوی راست شاه ولی خان که در دل سپاه
درانی جامی داشت از کار افتاد که به او با همواسرا و
و گزیده سوار مرآت بر او تاختن نمودند و دوباره هنگام
تیز و آویز گرم شد

عطائی خان کشته گشت شاه ولی خان که برادر زاوه دلیر
خود را پهلوی خود بر خاک افتاده دید با آنکه توی آهن کم
شده بود از اسب فرود آمد و پیاده بسوی دشمن دوید
بمدرا دم درانیان جامی تپی کردند و بخر خدین
از یاران مهربان با شاه ولی خان نماند

داستان ترکمانان هند

شجاع الدوله که در آنگاه پس لشکر او بود از زور کرد
و خاک نتوانست دید که در آن سرزمین چه میگذشت و
چون دید که آواز اسب و مرد که از آن گلزمین بلند میشد
یکباره فرونشست کاسی رامی را برای پژوهش آنجا
فرستاد

کاسی رامی چون بدانجا رسید آن دستور بزرگ را
پیاده و در پایان نوبت دید و همی شنید که مردان
خود را با آواز بلند سرزنش کنان میگویند امی مردمان
ببخرد گویا شما از پشت بچنگ کردن این اندیشیده‌اید
که بزاد بوم خود زنده و تندرست خوابید رسید مگر اینکه
چنان نیست که گمان کرده‌اید زیرا که خانه‌های شما آنجا
دور است که کلاغ هم استخوان شما را بدانجا نتواند
رساند اگر چیزی باشد که مایه رهایی جان شماها تواند